

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

نویسنده: رضا اغنمی

فرستنده: هوشنگ معین زاد

دوم ماه می ۲۰۱۲

سفرنامه دنیای ارواح

هوشنگ معین زاده این بار به عزم دیدار از دنیای ارواح، بار سفر می بندد و یک تنه عازم آن دیار تیره و تاری می شود. قصد نهائی او از این تلاش های فرهنگی - اجتماعی در کنار دریدن پرده های اوهم، بیشتر، برای بیداری میلیون ها انسان مطیع و معتاد بندگی است. انبوه انسانهای ساده دل که در غل و زنجیر باورهای موعود ادیان بدوی به بندند و گرفتار وعده های دنیای پس از مرگ. و شگفت این که در رهگذر دگرگونیها و تحولات تاریخی جهان، هر اندازه که پیروان یهود و مسیح، به پیشگامی علم و دانش و تمدن جدید نائل آمدند و با حفظ پایه های دینی، چراغ پر فروغ دانش را نیز در جهان گستراندند، در این میان اما تنها اسلام و مسلمانان بودند و هستند که همانگونه ماندند و مانده اند با همان شیوه های ازلی، بارکش انبانی از اوهم، غرق در بی اندیشگی. چشم به راه پستوهای فرهنگ پوسیده بدوی تا معجزه ای رخ دهد. آن هم به دست متولیان آزمند و سوداگر، که به نیابت از خدا رستگاری امت را بر عهده گرفته اند.

هوشنگ معین زاده

چاپ اول فروردین ماه [حمل] ۱۳۹۱

ناشر: انتشارات آذرخش

در این بازار گسترده طاعت و بندگی است که استبداد دینی در جوامعی مانند ایران معنی پیدا می کند. و اگر امروزه می بینید که نمایندگان خدا غرق در فساد و فحشاء و دستبردهای شبانه از بانکها با چپاول بیت المال، بدآموزیهایی کم سابقه را رواج می دهند، هوشیار باید بود که هنوز سرشعب عشق است و مقدمه ای برای محکم کاری. چرا که در پی چند قرن تلاش، تازه به سلطنت رسیده اند و زمینه برای چیرگی تمام عیار دوران برده داریست و ویرانی فرهنگ ملی که نمایش آن در چشم انداز است.

در چنین بحران ویرانگر است که عده ای از آگاهان معترض با احساس مسؤلیت به شکافتن دردها می پردازند. با سلاح قلم در بیداری جامعه می کوشند. هوشنگ معین زاده یکی از این رهروان است. همو با آفریدن آثاری مستقل،

با طرح مسائل بنیادی و از همه مهمتر، عارضه های جهل مسلط را پیگیر می شود. اهداف اصلی سوداگران بهشت و جهنم را با مخاطبان درمیان می گذارد.

نویسنده از همان مقدمه هوشدار تکان دهنده ای می دهد و جامعه را برای درک درست و دقیق مفهوم سخنانش فرا می خواند. با طرح این پرسش که: «مگر نه آنکه می گویند در روز خلقت، خدا از روح خود به جسم "آدم" دمید. او جان گرفت؟ یعنی اگر خدا نبود و دست به ساختن آدم نمی زد و از روح خود در او نمی دمید، انسان در عرصه هستی حضور پیدا نمی کرد. ...» شاه کلید بحث روشن می شود. تاریکی های جهان ارواح شکافته می شود. با معرفی متولیان بهره کش انگل، پیام های نویسنده معنی پیدا می کند و افق های تازه ای از دل سیاهی های یأس و پریشانی جرقه می زند.

در تدارک سفر به هر دری می زند برای گزینش راه بری یا همسفری. درباره خدا و شیطان و فرشتگان و عقل و انبیاء مدت ها فکر می کند و حُسن و قبح هر یک را در ذهن خود سبک و سنگین می کند و بالاخره تصمیم می گیرد با خدا، آن هم به علت داشتن روح نزدیک شود با این باور که «منشاء حیات بودن خدا را» قبول ندارد. دلیل ردش را هم خیلی بی پروا می گوید: «این که گفته شود که خود خدا منشاء حیات بوده، درست نیست. چون می دانیم که حیات به معنی زنده بودن و به گفته تورات به روح مربوط است. این را هم می دانیم که موجود زنده تا زمانی که صاحب روح است، زنده است، لاجرم از این قاعده مستثنی نیست و خود او هم صاحب روح است. ...» پس از توضیحات علمی و خیلی ضروری درباره روح که «آن را جوهر مجرد و غیر مادی قلمداد می کنند و حیات از درون ماده به وجود آمده است ...» تیشه به ریشه می زند و خدا را زمینی می کند. «اگر روح مبداء و منشاء حیات است، پس باید این اصل را هم بپذیریم که روح پیش از خدا وجود داشته و باعث و بانی حیات خدا نیز روح می باشد.»

دلایل نویسنده در اثبات مدعاهایش با عقل و منطق همخوان است. این که روح، پیش از خدا نیز در هستی وجود داشته عقلانی است. داستان «این که خود روح از کجا آمده آفریننده آن چه چیزی یا چه کسی بوده داستانش مانند خداست» نه کسی می داند و نه کسی تا به امروز مبداء پیدایش آن ها را گفته اند. و تنها چیزی که با عقل و ذات منطق هستی و تکامل آفرینش همخوانی دارد این است که هر دو مقوله آفریده ذهن انسانند. روایت های ادیان ابراهیمی هم در این مورد متفق القول هستند که خلقت جهان هستی در شش روز به کمال رسید، اگر این قول راویان درست بوده باشد، مسأله تقدم روح بر خدا مطرح می شود. «خدا فقط ناقل حیات یا روح به انسان بوده نه خالق حیات. چرا که این روح است که جوهر واقعی حیات محسوب می شود، نه خدا.» این روایت تورات درباره داستان آفرینش جهان در شش روز نیز، از آن حکایت هاست که زودنش از ذهن مؤمنان نا ممکن است. اما در رابطه با تکامل و آفرینش انسان، ذکر مطلبی که اخیراً در کتابی خواندم بیفایده نیست.*

راوی، خسته دل و نا امید، برای پیدا کردن راهبری دلسوز روزهای سختی را با خود آزاری می گذراند در بحران یأس و درماندگی و در افتادن و رفتن به جنگی تیره و نافرجام خود را شماتت می کند. « غمین و اندوهگین، درمانده و ناتوان مانده بودم که چه کنم؟ ... از شدت ضعف به پهلو روی تشک افتادم.»

ظهوری شگفت انگیز

نویسنده، به خواب می رود. در عالم بیهوشی احساس می کند چیزی از سرتاسر پوست تنش بیرون می ریزد. «ذرات سفید در نقطه ای بالاتر از بدن من به هم پیچیدند و پس از لحظاتی، شاهد شبی شدم که هر لحظه شکل و

شمایل خاصی به خود می گرفت.» با همه رفتارهای متواضعانه دوسویه، روح، دلخوری خود را از این کار صاحب تن پنهان نمی کند. گفت و گوها نشان می دهد که روح حق ورود بدون او به دنیای ارواح را ندارد و پافشاری اش بیجاست. روح می گوید: «این سفر خاص کسانی است که عمرشان به پایان رسیده، عمر تو هنوز به اتمام نرسیده است و نمی توانی به وادی ارواح و سرزمین مردگان بروی... پیش از تو نیز هیچ موجود زنده ای به این وادی نرفته است.»

سرانجام چانه زنی ها به آنجا می کشد که روح، مرغ خیال را بهترین راهبر و راهنمای این سفر پر مخاطره به صاحب تن پیشنهاد می کند و راوی هم می پذیرد. «توصیه می کنم برنامه سفرت را به دنیای وهمی ارواح مردگان، پی بگیر، به بال مرغ خیال خود بنشین و پرنده اندیشه ات را همسفر خود کن و برو! برو به جایی که پیش از تو هیچ کس هوس و آرزوی دیدار آن را نکرده است.» و روح ناپدید می شود. و راوی در خواب سنگین فرو می غلتد.

آغاز سفر

در خیال، از آسمان های هفتگانه می گذرد و می رسد به جایی که با دیدن تابلوی «ورود فقط برای ارواح مُردگان آزاد است» و مشاهده دو فرشته غول پیکر با گرزهای آتشین، با تردید و کمی دلهره به وادی ارواح وارد می شود. آنجا هم تابلوی «خروج ارواح مُردگان ممنوع است» را که در منظر دیدش نصب شده می بیند. در این ورود و خروج، از فرشته های غول پیکر مأمور عکس العملی مشاهده نمی شود. ورود و گردش جهانِ خوفناک ارواح به راحتی صورت می گیرد. «این سرزمین با این که آن چنان وسیع و گسترده بود که آغاز و پایانش معلوم نبود. ارواح انباشته در فضای آن از سر و کول هم بالا می رفتند. در هر گوشه و کنار آن هزاران هزار روح مانند کرم روی هم انباشته بودند... تعداد زیادی از آن هم آنقدر در هم و برهم پیچیده بودند که در مجموع به صورت تپه ماهور در آمده بودند.»

نویسنده به ارواح سرگردان که در گوشه و کنار پرسه می زدند نزدیک می شود. سر صحبت را با آنها باز می کند. از درد دل ها آگاه می شود. به شکایت ها، از بیحاصلی و سرگردانی و آواره گیهای نافرجام گوش می دهد. ارواح معتقدند که سبب ایجاد جهان مرده ها و بند کشیدن ارواح، روایت پیامبران است. کاری عبث و خیالی، جهت اعتبار دادن به صحتِ قداست پیغمبران و باور کردن مردم به حضور آنها در وابستگی به الوهیتِ پروردگار جهان. روایتگر، که متون تورات و اسفار خمسه را می شناسد و از آن رهگذر است که با حدیثِ یهوه و روح و بقای روح و اثراتِ گسترده و شگفت انگیز تاریخی یهود آشنا شده است، در پرسش هائی که با ارواح دارد می گویند: «زنده نگهداشتن ارواح از خیالات و تصورات پیامبران نشأت گرفته است. آنها برای این که وقوع معاد روز قیامت را به مردم بقبولانند، چاره ای نداشتند جز این که ارواح انسانها را پس از مرگ زنده نگهدارند. خدا هم که در دسترس هیچ کس جز پیغمبران نبود که درستی یا نادرستی این گفته ها را تکذیب یا تصدیق کند.» راوی پخته و پرتجربه که نشان می دهد آدم محتاطی است و دست به عصا راه رفتن از سلوک دیرینه او، سخنان بودار کفرآمیز را از حلقوم ارواح بیرون می کشد تا متهم اصلی در جرگه ارواح و از اقلیم درگذشتگان باشد. همچنین مصون از آفت های سبعانه بیضه داران شریعت، از شورش و عصیان در دنیای ارواح شوند! این سفر، با این جمله کوتاه به پایان میرسد: «خیس و آب کشیده از خواب بیدار شدم.»

فصل دوم کتاب بحث‌ها درباره مرگ و داستان روح و انسان و جاودانگی روح و ارواح خبیث و ... دنیای سیاه و خاموش و نفس‌گیر، که تنها در خاطره است که به خواننده فرصتی می‌دهد برای اندک استراحت و نفس تازه کردن و دیگری، آنجا که یادی از خیام می‌کند. خیام نیشابوری، رند همیشه بیدار و آگاه کم‌نظیر سراسر تاریخ. همان که دستگاه آفرینش و آفریننده را به سخره می‌گیرد:

این کوزه گر دهر چنین جام لطیف می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش.

در همین فصل دوم، نویسنده در کنار تیرگیهای توصیفی، تصویر دنیای سیاه وحشت و سکوت را مقابل چشمان وحشت زده مخاطبان می‌گشاید، اما از این نکته نیز غافل نیست که قبلاً بر پیشانی کتاب، محتوای روایت هایش را به خواننده تفهیم کرده و پیداست که در دنیای ارواح گردش در باغ‌های ارم و گوش دادن به آواز خوانی پرندگان و ترانه آبشار عسل خبری نیست و نُقل و نبات هم نصیب هیچ مسافر و خواننده نمی‌شود، جز تماشایی خیالی از یک نمایش خیالی ارواح سرگردان در بیم و هراس تیرگیهای مطلق ابدیت در فضای نکبت بار جهنمی. با سخن آخر کتاب بسته می‌شود.

آنچه در باره این دفتر باید گفت این است که نویسنده، این بار هم در اثبات نظریه خود، باورمندان به او هام و منادیان جهل را زیر تازیانه نقد کشیده و با دریدن پرده‌های خیال، با برجسته کردن رسالت انسانی زندگان امروزی و، با حفظ حرمت موارث پیغمبران در گذشته، گذشته‌های تاریخی را به تاریخ وامی‌گذارد. تأکید دارد که واقعیت هستی و تمدن موجود جهان را مقابل چشمان ساده دلان و شیفتگان رجعت بگشاید. همو بر این باور درست ایمان دارد که با انتقاد سالم از کردار و رفتار سوداگران دینی، و آشنا کردن مردم با معارف جدید انبوه ناآگاهان و مریدان را می‌توان از چنگال جهل مسلط نجات داد.

این که نویسنده، این راه ناهموار و سنگلاخ را با گام‌های استوار پیموده و می‌پیماید، باید ارج نهاد و همدلانه به یاری اش شتافت. تردیدی نیست که ارزش‌های کهنه و گذشته، امروزه در زندگی بشر نه مؤثر است و نه کاربردی دارد. اساساً در جهان متحول کنونی که لحظه به لحظه علوم و دانش و هرگونه فن‌آوری‌ها زیر و رو می‌شود، و نظریه‌ها و تکنیک‌های دیروزی باطل و از مصرف روزانه روانه زباله‌دان می‌شود، هیچ عقل و منطق سالم نمی‌تواند به زندگان امروزی توصیه کند که به احکام دوران شتر سواری پانزده قرن گذشته، حتماً و باید وفادار بمانند! نباید فراموش کرد که شکوفائی علم و دانش نوین پرده‌های او هام را دریده بشریت را با معارف تازه آشنا کرده است. در رهگذر این تلاش‌ها انسان نیز با جوهر فردیت، مقام خود را شناخته و جایگاه اصلی خود را پیدا کرده است. دانش امروزه بشر در تأیید رفتارهای نوین اثرات درخشان و شایستگی فردی انسان را توضیح می‌دهد. در چنین دگرگونیها و تحولات جهانی، این سخن تورات که "جهان در شش روز آفریده شده آن هم در پنج و شش هزار سال پیش" به گوش کسی نمی‌رود و نزد امروزها پیشیزی ارزش ندارد. گسستن عوام از اینگونه وابستگی‌های ریشه دار مشغله ذهنی نویسنده ایست که با پشتکار عجیبی می‌خواهد سایه سنگین و ننگین این غول جهل هزاران ساله را از اندیشه‌ها بیرون بکشد.

* اینجا باید اشاره کنم به اثری از ابراهیم هرندی که به تازگی‌ها از طرف انتشارات S&H در لندن منتشر شده، و از طریق آمازون به فروش می‌رسد به نام «برایش هستی». برایش به معنی تکامل است. در این کتاب آمده است: «داروین را به ریختن آبروی انسان متهم می‌کردن ... و داروینسم به، "تئوری میمونی" شهرت یافته بود. روزی درگردهم آئی زیست‌شناسان در دانشگاه اکسفورد، پس از سخنرانی هاکسلی، که یکی از زیست‌شناسان

نامدار آن روزگار بود، اسقف اکسفورد از او پرسید که، خب بفرمائید که خانواده پدری شما از نسل میمون ها هستند یا خانواده مادری تان؟ هاکسلی پاسخ داد که؛ من ترجیح می دهم که نیایم میمون باشد تا ابلهی که هوشمندی را برای نیشخند زدن به دیگران می خواهد و موقعیت اجتماعی خود را برای پرده پوشی حقیقت های علمی به کار می گیرد.» ص ۱۶ همان.

اردیبهشت ۱۱، ۱۳۹۱

رضا اغنی